

بازخوانی یک میراث راهبردی



وحدت اسلامی در دهه‌های اخیر بارها تکرار شده است؛ در بیانیه‌ها، همایش‌ها، خطابه‌ها و مناسبت‌های رسمی. اما مسئله اصلی همواره این بوده است که چرا با وجود این حجم از تأکید بر وحدت، جهان اسلام همچنان با پراکندگی سیاسی، شکاف‌های مذهبی، وابستگی خارجی و ناتوانی در شکل‌گیری یک موضع مؤثر مشترک روبه‌رو است. شاید بتوان یکی از مهم‌ترین وجوه تمایز اندیشه امام شهید علی خامنه‌ای در مسئله وحدت اسلامی را دقیقاً در پاسخ به همین پرسش جست‌وجو کرد: چگونه می‌توان وحدت را از یک توصیه اخلاقی و شعار عاطفی، به سازوکاری برای بازسازی قدرت امت تبدیل کرد؟

در این نگاه، وحدت صرفاً به معنای کاهش اختلافات یا دعوت مسلمانان به خوش‌رفتاری با یکدیگر نیست. اختلاف‌های علمی، فقهی و تاریخی میان مذاهب اسلامی واقعیتی انکارناپذیر است و هیچ پروژه عاقلانه‌ای نیز نمی‌تواند بر حذف یا نادیده گرفتن آنها استوار باشد. مسئله اصلی، تبدیل اختلاف به خصومت و تبدیل تنوع مذهبی به میدان منازعه سیاسی و امنیتی است. از همین‌رو، یکی از مهم‌ترین بخش‌های میراث تقریبی امام خامنه‌ای را باید در تغییر منطق مواجهه با اختلاف جست‌وجو کرد؛ منطقی که به جای یکسان‌سازی مذاهب، بر مدیریت اختلاف و جلوگیری از تبدیل آن به شکاف در پیکره امت تأکید دارد.

این رویکرد، وحدت اسلامی را از سطح «توافق بر همه چیز» به سطحی واقع‌بینانه‌تر منتقل می‌کند؛ همکاری بر اساس مشترکات، در عین حفظ هویت‌های مذهبی، شیعه، سنی و دیگر جریان‌های اسلامی لازم نیست برای تشکیل یک امت قدرتمند، از همه تفاوت‌های خود دست بردارند؛ آنچه ضرورت دارد، جلوگیری از آن است که این تفاوت‌ها به ابزاری در اختیار دشمنان امت برای تولید درگیری‌های فرسایشی تبدیل شود.

از همین منظر، وحدت در اندیشه امام خامنه‌ای تنها یک مفهوم نظری باقی نماند، بلکه به سمت نهادسازی حرکت کرد. ایجاد و تقویت مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، گسترش ادبیات هفته وحدت و حمایت از گفت‌وگوها و کنفرانس‌های بین‌المللی میان علما و اندیشمندان مذاهب، بیانگر این واقعیت است که وحدت، بدون ساختار و سازوکار، در معرض تبدیل شدن به یک شعار موسمی قرار می‌گیرد. اندیشه‌ای که نهاد تولید نکند، با تغییر شرایط و افراد به راحتی فراموش می‌شود؛ اما هنگامی که در قالب شبکه علمی، ارتباط میان علما، گفت‌وگوی مستمر و برنامه عملی سامان یابد، می‌تواند به یک جریان پایدار تبدیل شود.

با این حال، شاید مهم‌تر از نهادسازی، تعیین مرزهای اخلاقی و شرعی وحدت باشد. فتوای صریح درباره حرمت اهانت به مقدسات و شخصیت‌های مورد احترام اهل سنت، تنها یک موضع فقهی در یک منازعه مذهبی نیست؛ بلکه می‌توان آن را بخشی از معماری امنیت اجتماعی امت اسلامی دانست. زیرا بسیاری از جنگ‌های مذهبی، پیش از آنکه با سلاح آغاز شوند، با زبان آغاز می‌شوند. تحقیر، توهین، تحریک احساسات و نفرت‌پراکنی، نخستین مرحله تبدیل اختلاف فکری به نزاع اجتماعی است.

از این منظر، مقابله با تکفیر نیز صرفاً دفاع از یک گروه مذهبی نیست، بلکه دفاع از اصل بقای امت است. تکفیر هنگامی که از یک بحث محدود کلامی خارج و به ابزار حذف سیاسی و اجتماعی تبدیل می‌شود، عملاً مرز «امت» را از درون متلاشی می‌کند. گروه‌هایی که یکدیگر را از دایره اسلام خارج می‌کنند، پیش از آنکه با دشمن بیرونی مواجه شوند، توان و انرژی خود را در جنگ‌های درونی مستهلک خواهند کرد. به همین دلیل، مبارزه با تکفیر را باید بخشی از راهبرد مقابله با فرسایش قدرت درونی جهان اسلام دانست.

در این میان، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این نگاه، پیوند مستقیم وحدت با مسئله قدرت است. وحدت در این دستگاه فکری، مقصد نهایی نیست؛ بلکه شرط شکل‌گیری قدرت جمعی امت است. امتی که در مسائل سرنوشت‌ساز خود فاقد موضع مشترک است، در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، علمی و نظامی نیز نمی‌تواند به بازیگری مستقل تبدیل شود.

نمونه روشن این مسئله را می‌توان در موضوع فلسطین مشاهده کرد. فلسطین در این نگاه، تنها مسئله یک ملت یا یک منطقه جغرافیایی نیست؛ بلکه آزمونی برای سنجش واقعیت مفهوم «امت اسلامی» است. اگر مسلمانان در برابر مسئله‌ای که به امنیت، کرامت و سرنوشت بخشی از جهان اسلام مربوط است، به مجموعه‌ای از دولت‌ها و گروه‌های پراکنده و منفعل تبدیل شوند، طبیعی است که مفهوم امت به یک عنوان تاریخی و عاطفی فروکاسته شود.

اینجاست که فاصله میان آموزه قرآنی و واقعیت جهان اسلام آشکار می‌شود. قرآن از اخوت ایمانی و اعتصام جمعی سخن می‌گوید، اما واقعیت سیاسی جهان اسلام اغلب تصویری از پراکندگی، رقابت‌های فرسایشی، وابستگی و ناتوانی در تصمیم‌گیری مستقل ارائه می‌دهد. بنابراین مسئله امروز مسلمانان صرفاً این نیست که چرا با یکدیگر اختلاف دارند؛ مسئله مهم‌تر این است که چرا اختلاف‌های موجود تا این اندازه توان تبدیل شدن به بحران‌های ویرانگر را پیدا می‌کنند؟

پاسخ را نمی‌توان تنها در عوامل بیرونی جست‌وجو کرد. بدون تردید، قدرت‌های خارجی در تشدید شکاف‌های قومی و مذهبی نقش‌آفرینی کرده‌اند و همچنان می‌کنند، اما هیچ پروژه‌ای برای تفرقه نمی‌تواند در جامعه‌ای موفق شود که از درون دارای قدرت، اعتماد و انسجام باشد. به تعبیر دیگر، مداخله بیرونی زمانی مؤثر می‌شود که شکاف‌های درونی پیشاپیش امکان بهره‌برداری را فراهم کرده باشند.

از همین رو، بازسازی امت اسلامی باید از درون آغاز شود. آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ» را می‌توان در این چارچوب، مبنایی برای یک نظریه تغییر اجتماعی دانست. تحول در وضعیت جهان اسلام، پیش از هر چیز نیازمند تغییر در شیوه نگاه مسلمانان به خود، به اختلافات و به مسئله قدرت است. امت اسلامی نمی‌تواند در عین پراکندگی، انتظار اقتدار داشته باشد و در عین وابستگی، از استقلال سخن بگوید.

در این چارچوب، سیره پیامبر اکرم(ص) نیز الگویی متفاوت از دوگانه‌های ساده‌انگارانه ارائه می‌دهد. مکتب نبوی نه دعوت به جنگ دائمی است و نه تسلیم در برابر تجاوز؛ بلکه میان صلح، پیمان، همزیستی و دفاع از امنیت جامعه، نسبت برقرار می‌کند. صحیفه مدینه نمونه‌ای از این عقلانیت سیاسی است؛ جامعه‌ای متکثر که می‌تواند بر اساس پیمان، مسئولیت مشترک و دفاع از امنیت عمومی سامان پیدا کند.

بنابراین، وحدت اسلامی نیز نباید به معنای انفعال یا نادیده گرفتن تهدیدها فهم شود. امت واحده، در عین آنکه باید در درون خود زمینه گفت‌وگو، احترام و همزیستی را تقویت کند، در برابر تجاوز و تهدید نیز باید از توان دفاعی و قدرت بازدارندگی برخوردار باشد. صلح بدون قدرت، به سادگی در معرض تحمیل قرار می‌گیرد و قدرت بدون انسجام نیز به سرعت فرسوده می‌شود.

شاید بتوان میراث امام شهید سید علی خامنه‌ای در حوزه وحدت اسلامی را در همین نقطه خلاصه کرد: وحدت، نه یک آرایش تبلیغاتی برای مناسبت‌ها، بلکه بخشی از نظریه قدرت و عزت امت اسلامی است. این میراث، مسلمانان را از وحدت صرفاً گفتاری به سمت وحدت نهادی، از همزیستی منفعل به همکاری راهبردی و از تأکید بر اشتراکات ذهنی به سمت شکل‌گیری مواضع مشترک در مسائل واقعی جهان اسلام فرا می‌خواند.

امروز پرسش اصلی این نیست که آیا مسلمانان به وحدت نیاز دارند یا نه؛ زیرا تجربه دهه‌های گذشته پاسخ این پرسش را روشن کرده است. پرسش مهم‌تر آن است که آیا جهان اسلام می‌تواند بدون بازتعریف رابطه میان وحدت و قدرت، از چرخه بحران‌های پی‌درپی خارج شود؟

تا زمانی که وحدت تنها در سطح سخنرانی باقی بماند، امت همچنان هزینه پراکندگی خود را خواهد پرداخت. اما اگر وحدت به شبکه‌ای از ارتباطات علمی، نهادهای مؤثر، مرزهای روشن اخلاقی، همکاری‌های سیاسی و مواضع مشترک در برابر تهدیدهای واقعی تبدیل شود، می‌توان از مرحله «دعوت به وحدت» عبور کرد و به مرحله دشوارتر اما ضروری‌تر، یعنی ساختن قدرت مشترک امت اسلامی رسید.

شاید امروز، بیش از هر زمان دیگر، اهمیت این میراث دقیقاً در همین باشد: امت اسلامی برای قدرتمند شدن، ابتدا باید یاد بگیرد که تفاوت را بپذیرد، اختلاف را مدیریت کند، مرزهای برادری را حفظ کند و قدرت خود را نه در حذف دیگری، بلکه در توان جمعی خویش جست‌وجو کند.